

سیمای حکومت دینی در نهج البلاغه

دکتر علی محامد^۱

چکیده

در این مقاله پس از بررسی اصل ضرورت حکومت برای بشر، شیوه حکومت ولایی بحث شده، سپس با اشاره به دو تفاوت اساسی آن با دیگر حکومت‌ها، بیان کرده است که حکومت ولایی ریشه در ولایت مطلقه الهی دارد، به گونه‌ای که ریشه جدایی آن از دیگر حکومت‌ها از این امتیاز بزرگ سرچشمه می‌گیرد که باید حاکم آن منصوب از سوی خداوند باشد.

تفاوت دیگر آن با دیگر حکومت‌ها، این است که هدف حکومت دینی و ولایی، رساندن مردم به کمال نهایی و سعادت ابدی یا به عبارتی، قرب الی الله است، ولی اهداف اساسی حکومت‌های دیگر، برپایه امتیازات مادی بنا نهاده شده است.

به سبب همین هدف عالی است که در نهج البلاغه با دو دیدگاه مثبت و منفی به حکومت نگریسته شده و حکومت مطلوب از غیر مطلوب ممتاز گردیده است. در این مقاله، با استناد به کلام امیرمؤمنان، علی (ع) در این باره، سیمای حکومت ولایی که حکومت مطلوب است روشن گردیده و در پایان، رابطه دین و حکومت هم در اصول دین و هم از جهت فقهی و فرعی تبیین شده است.

واژگان کلیدی

حکومت دینی، حکومت ولایی، ولایت مطلقه الهی، هدف نهایی، رابطه،

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم.

تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۱۵ پذیرش نهایی: ۸۸/۴/۳۰

اصول، فروع، نهج‌البلاغه.

مقدمه

در این موضوع که بشر در هر زمان نیاز به حکومت و رهبری دارد، هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد، به‌گونه‌ای که در طول تاریخ اجتماعی انسان، همه خردمندان و دانایان به آن اذعان و اعتراف کرده‌اند. نیاز به حکومت و رهبری نه تنها در زندگی اجتماعی احساس می‌شود، بلکه می‌توان گفت نیاز به آن، ریشه در فطرت انسان دارد و به همین دلیل است که انسان‌ها همواره در جست‌وجوی پیشوایی شایسته و رهبری عادل بوده‌اند، به‌گونه‌ای که بخش عمده تلاش‌های سیاسی و اجتماعی بشر در علم و عمل، در راه به‌دست آوردن این گمشده انجام گرفته است. شاهد آن هم این است که هیچ‌گاه بشر بدون رهبر و رئیس نبوده، اگرچه به صورت‌های مختلفی همچون رئیس طائفه، قبیله، شهر و کشور متبلور گشته است.

به یقین باید بگوییم دین اسلام که آیین فطرت است و احکام آن به منظور تأمین نیازهای انسان تشریح شده است، این نیاز و خواسته مهم او را رها نکرده، به‌منظور پاسخ به آن، حکومت و امام و رهبر تعیین کرده است.

علامه طباطبایی معتقد است با توجه به نقش مهمی که مسئله رهبری و امامت در تأمین سعادت بشر دارد، ناگزیر باید پذیرفت که اسلام نیاز به امامت را بی‌پاسخ نگذارده و مردم را در حیرت و گمراهی رها نکرده و مسئله جانشینی پس از پیغمبر را مشخص کرده است. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۱۰)

بر همین اساس است که از دیدگاه شیعیان، هیچ‌گاه زمین از وجود حجت خدا خالی نیست، چنان‌که امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرموده است:

بار خدایا! هرگز زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود یا آشکار و مشهور است و یا از نظرها غائب و پنهان تا اینکه حجت‌ها و دلائل الهی تعطیل نگردد. (سید رضی، بی‌تا: ۱۳۹)

اگرچه مانند زمان ما، امام و حجت الهی غائب است و مردم از فیض حضور او بی بهره‌اند، ولی در این شرایط هم نیاز به رهبری وجود دارد، به گونه‌ای که اولیای اسلام از سوی پروردگار، فقیه عادل جامع‌الشرایط را به منظور ادای نقش امام معصوم علیه السلام و رهبری دینی و حکومت اسلامی تعیین کرده‌اند.

در ضرورت وجود رهبر و حاکم برای بشر، هیچ شخص یا گروهی تشکیک نکرده است، جز گروهی کج‌اندیش و جاهل به نام خوارج که پس از جنگ صفین به وجود آمدند و با امام حق، علی بن ابی‌طالب علیه السلام به مخالفت برخاستند و شعار نفی حکومت را سر دادند و گفتند: «لا حکم الا لله». (عبده، بی تا: ۹۱) هنگامی که امام علی علیه السلام این شعار فریبنده را شنید، فرمود: این سخن حقی است که از آن، اراده باطل کردند. آری، حکمی نیست، مگر برای خدا، ولی اینان می‌گویند: «لا امره الا لله؛ هیچ حاکمی و فرمانروایی جز خدا نیست، در صورتی که چاره‌ای نیست برای مردم، مگر اینکه امیری یا خوب یا بد داشته باشند و بدون حاکم و امیر نمی‌توانند به زندگی خود ادامه دهند؛ زیرا در این حکومت، شخص مؤمن و خداپرست برای سعادت و کمالش کار خود را انجام می‌دهد و کافر و مخالف هم از دنیایش بهره‌مند می‌شود.

با بودن امیر و فرمانروا است که جامعه از هرج و مرج و بی‌نظمی سروسامان می‌یابد و هرکسی با مدت زمانی که برای او معین شده است، به زندگی خود می‌رسد، و گرنه با کشت و کشتار یکدیگر عمر آنان کوتاه می‌شود. بر اثر وجود این حاکم و امیر، درآمد و مالیات کشور وصول و در وقت خود به مصرف می‌رسد. به واسطه این حاکم، با دشمنان جهاد می‌شود و راه‌های کشور امن می‌شود. همچنین با دزدان و خیانت‌کاران، مبارزه و حق‌ضعیفان از زورمندان گرفته می‌شود و بدین ترتیب، با برقراری عدالت اسلامی، خوبان خوش‌حال و بدان هم به عدالت تن می‌دهند. پس نمی‌شود گفت نیاز به حاکم نیست.

شیوه حکومت در مذهب امامیه

در مکتب تشیع، حکومت بر اساس حکومت ولایتی و امامت الهی پایه‌ریزی شده است و در ولایت مطلقه الهی ریشه دارد. از این رو، باید گفت اختلاف ما شیعیان با مذاهب اسلامی و نیز شیوه‌های حکومتی غیر مسلمانان بر سر همین موضوع مهم است.

به نظر ما، امامت یا ریشه در لطف الهی دارد، به گونه‌ای که هم برای مردم لطف محصل الهی و هم لطف مقرب الهی اقتضا می‌کند خداوند متعال پس از درگذشت پیامبر اسلام ﷺ برای مردم امام و پیشوای صالحی برگزیند یا ریشه در حکمت الهی (یکی دیگر از صفات الهی است) دارد و برای اینکه نقض غرض می‌شود، باید برای مردم امام و رهبری از جانب خدا منصوب گردد (علامه حلی، بی‌تا: ۲۵۴؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱ هـ.ق: ۴۱۶) تا آنان بتوانند افزون بر اداره زندگی فردی و اجتماعی خود، راه کمال و سعادت اخروی را نیز بیمایند. از آنجایی که شیوه حکومت بر اساس ولایت استوار شده است و ریشه در لطف و حکمت الهی دارد، تفاوت‌های بسیاری با دیگر حکومت‌های رایج در دنیا دارد که ما در اینجا به دو تفاوت اساسی آن اشاره می‌کنیم.

۱. در حکومت ولایتی باید حاکم آن از سوی خداوند منصوب شود، ولی در حکومت‌های دیگر، غیر از حکومت سلطنتی، مانند حکومت‌های به اصطلاح دموکراسی، تعیین حاکم با انتخاب و آرای مردم است، اگرچه در این امر هم غالباً دروغ می‌گویند و مردم را می‌فریبند. در این میان، اگر ما در نظام جمهوری اسلامی به انتخاب اهمیت می‌دهیم، نه به این دلیل است که برای آرای مردم مشروعیت قائل باشیم؛ زیرا هرگز آرای مردم به نظام ما مشروعیت نمی‌دهد، بلکه حکومت و حاکم آن باید مشروعیت خود را از طریق نصب الهی به دست آورد؛ چرا که بر طبق اصل اولی، هیچ کس حق حکومت و ولایت بر دیگری را ندارد، مگر اینکه از جانب خداوند متعال معین شود. (شیخ انصاری، ۱۴۲۳ هـ.ق: ج ۳، ۵۴۶؛ نراقی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۳۹)

بنابراین، باید بدانیم هدف از انتخابات این است که چون همه مردم از جانب خدا

وظیفه دارند دین خدا را بپذیرند و به آن پایبند باشند، از این رو، حاکم الهی را هم باید قبول کنند. انتخابات تبلور، این مقبولیت عمومی است. بنابراین، آرای مردم بسیار مهم است و نقش آن، مقبولیت حکومت است؛ زیرا اساس دین مقبولیت آرای مردم است که اگر نباشد حکومت دینی شکل نمی‌گیرد، اما سبب مشروعیت حکومت نیست، به گونه‌ای که بدون آرای مردم، حاکم اسلامی چه امام معصوم علیه السلام و چه فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت امام، از نصب خاص یا نصب عام سرچشمه گرفته است.

شاهد این مطلب، برخی آیات قرآن و روایات است که در اینجا به دو آیه قرآن بسنده می‌کنیم:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ

(احزاب: ۳۶)

و برای هیچ مرد مؤمن و زن باایمانی هرگاه خدا و رسول به‌کاری فرمان دهند، هیچ‌گونه اختیاری نیست.

بر این اساس، بی‌تردید امامت و ولایت به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال

تعیین شده است و مردم در آن اختیاری ندارند.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

(قصص: ۶۸)

و خدای تو می‌آفریند آنچه را بخواهد و برمی‌گزیند آنچه را بخواهد؛ نیست برای آنها هیچ اختیاری و منزه است خدا و برتر از همه از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند.

این دو آیه، از مردم سلب اختیار و انتخاب کرده است، به گونه‌ای که نه تنها امر دین و مشروعیت دینی، به مردم واگذار نشده است، بلکه به حکم یک تکلیف الهی باید دین و احکام دین و ولایت حاکم الهی را با کمال رضایت بپذیرند و هیچ‌گونه دل‌تنگی از خود نشان ندهند. به نقل از حافظ محمد بن مؤمن شیرازی، از علما و مفسرین اهل سنت، انس بن مالک گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله از تفسیر این آیه پرسیدم، فرمود که حق تعالی از گل آدم را آفرید

به طوری که خواست و مرا و اهل بیت مرا اختیار کرد و برگزید از جمیع خلق و گردانید مرا نبی و علی را وصی». (بحرینی، بی تا: ۲۳۷۳)

هدف دیگر از پذیرفتن انتخابات در کشور، ممکن است از جهت سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی باشد؛ زیرا امروزه در دنیا، حکومت مبتنی بر آرای مردم متداول شده است و دشمنان ما با تبلیغ از آن، علیه حکومت‌های دیگر به مبارزه برخاسته‌اند. از این رو، اگر ما در عرصه انتخابات حضور نیابیم، ما را متهم می‌کنند. بنابراین با توجه به دشمنی استکبار جهانی با ما، برای جلوگیری از این اتهام، مردم ما به پای صندوق‌های رأی می‌آیند و آزادانه رئیس‌جمهور یا نمایندگان خود را هم در مجلس خبرگان رهبری و هم مجلس شورای اسلامی بر می‌گزینند تا بتوانیم بگوییم ما هم حکومت را بر اساس آرای مردم پایه‌ریزی می‌کنیم. واقعیت این است که همه ارکان حکومت در کشور ما بر اساس آرای مردم است، حتی رهبری که بر اساس پینش ما منصوب از جانب ولی عصر، امام زمان (ارواخنا فداه) است، باز هم به صورت غیرمستقیم با انتخاب مردم تعیین می‌شود. در حقیقت، حکومت جمهوری اسلامی به تمام معنا با همه موازین، یک حکومت دموکراسی و مبتنی بر آرای مردم است.

باز هم تأکید می‌کنیم که نباید معنای انتخاب این باشد که بدون آرای مردم، امام معصوم علیه السلام مانند حضرت علی علیه السلام امام نیست؛ یعنی امامت ایشان به آرای مردم وابسته باشد یا ولی فقیه به جای منصوب شدن از سوی امام عصر (ارواخنا فداه)، از طرف مردم انتخاب شود، بلکه ما می‌گوییم اگر هیچ کس با امام معصوم علیه السلام بیعت نکند، باز هم امام است و ولایت مطلقه الهی دارد. از این رو، هیچ کس نمی‌تواند بدون اجازه وی، به انجام کارهای اجتماعی مبادرت ورزد. نصب فقها نیز این گونه است؛ بدین معنا که اگر فقهای جامع‌الشرایط موفق به تشکیل حکومت هم نشوند و حکام غاصب بر مردم حکومت کنند، باز هم دارای ولایت و زعامت شرعیه هستند و هیچ کاری از کارهای اجتماعی بدون اذن آنان مشروعیت ندارد، اگرچه زمان حکومت جور باشد.

هدف حکومت ولایی

تفاوت دیگری که حکومت ولایی دینی با حکومت‌های دیگر دارد، این است که در این حکومت، هدف اصلی، رساندن مردم به کمال و سعادت ابدی است.

اهل لغت، ریشه اصلی واژه ولایت را قرب می‌دانند و برای آن معانی مختلفی بیان کرده‌اند؛ گاهی به معنای ولایت امر و تدبیر در کار و اداره کردن، گاهی به معنای محبت و دوستی و گاهی نیز به معنای نصرت و یاری کردن آمده است.

امین‌الاسلام طبرسی در تعریف این واژه آورده است:

الولی هو الذی یلی النصرة و المعونه. و الولی هو الذی یلی تدبیر الامور یقال فلان ولی المرأة اذا کان یملک تدبیر نکاحها و ولی الدم من کان الیه المطالبة بالقود و السلطان ولی امر الرعیة و یقال لمن یرشحه لخلافته علیهم بعده ولی عهد المسلمین. (طبرسی، بی تا: ج ۳، ۳۲۳)

ترجمه آزاد عبارت طبری این است: ولی کسی است که یاری و کمک می‌رساند و تدبیر امر می‌کند. از این رو، دلیل آنکه گفته می‌شود فلان شخص ولی آن زن است، بدین خاطر است که مالک امر ازدواج اوست و گاهی ولی خون گفته می‌شود؛ چون حق مطالبه قصاص دارد و نیز دلیل آنکه گفته می‌شود سلطان، ولی امر رعیت است، چون صاحب تدبیر و اداره کردن امر آنهاست.

در المنجد آمده است: «ولی یلی فلانا دنا منه و قرب.» (معلوف، ۱۳۷۶: ۹۱۸) صاحب المنجد، معانی دیگری را نیز که در کلام طبرسی آمد، بیان کرده است، ولی معنای اصلی واژه ولایت را به معنای قرب و نزدیکی می‌داند، به گونه‌ای که در این عبارت گفته است: «یلی فلانا؛ نزدیک شدن با او».

حاکم و رهبر حکومت ولایی، در اثر علم و تقوا و عدالتی که دارد، به خدا و مردم جامعه خویش نزدیک است. از این رو، در مقام نصرت و یاری مردم برمی‌آید و می‌کوشد تا آنان را

به خدا نزدیک سازد. همچنین، زعامت و ریاست او سبب نمی‌شود که از مردم فاصله بگیرد. او مانند یک پدر مهربان، برای مردم دلسوزی می‌کند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «یا علی انا و انت ابوا هذه الامة؛ ای علی! من و تو، دو پدر این امت هستیم.» (محدث قمی، ۱۳۳۸: ج ۱، ۱۷۹)

از این رو، باید گفت هدف اساسی در حکومت ولایی و امامت، رساندن مردم به کمال نهایی و سعادت حقیقی یا همان قرب الی الله است: *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ*. (قمر: ۵۵)

به‌درستی که پرهیزکاران و کمال یافتگان در بهشت‌های الهی که در آنها نهرها جاری است به‌سر می‌برند؛ در جایگاه صداقت و راستی در نزد پروردگاری توانا.

بر این اساس باید رابطه متقابل میان حکومت و مردم از نوع رابطه میان پدر و فرزند باشد، به‌گونه‌ای که حاکم اسلامی امارت و فرمانروایی خود را بر پایه محبت و قرب قرار دهد تا مردم بتوانند در سایه این حکومت حق، هم به رفاه و آسایش مادی و هم به کمال معنوی برسند و از بدبختی و هلاکت مادی و معنوی رهایی یابند. اگر حکومتی دارای این انگیزه و هدف باشد، حکومت صالح است و اگر هدف، ریاست و فرمانروایی ظاهری باشد و امضای خداوند متعال نخواهد بود. لازم است حکومت الهی سعی کند تا ارتباط مردم را به خدا محکم کند و در گسترش فضایل اخلاقی و برقراری احکام خدا کوتاهی نکند.

الَّذِينَ إِذَا مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَحَقُّوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج: ۴۱).

مؤمنان کسانی هستند که اگر به آنان قدرت در روی زمین بدهیم، نماز را اقامه می‌کنند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و برای خداوند است پایان همه کارها.

این آیه، هدف از قدرت و حکومت را برقراری احکام خدا مانند اقامه نماز، ادای زکات، گسترش کارهای پسندیده و مبارزه با فساد معرفی کرده است. از این رو، بر حاکم اسلامی لازم است این موضوع را در صدر همه برنامه‌هایش قرار دهد و بر آن تأکید ورزد.

زامداری از دیدگاه نهج البلاغه

از آنجایی که حکومت مطلوب و حکومت غیر مطلوب از دیدگاه امیرمؤمنان، علی علیه السلام به هدف و انگیزه حکومت بستگی دارد، در نهج البلاغه شاهد دو دیدگاه مثبت و غیر مثبت هستیم. دیدگاه مثبت زمانی است که رهبر و حاکم جامعه هدایت مردم را برعهده بگیرد و کمال و معنویت انسان‌ها را هدف قرار دهد، در عین اینکه رفاه مادی و دنیایی آنان را نیز به عنوان یک اصل از نظر دور نسازد. بنابراین، اگر با این نگرش به حکومت بنگریم، حکومت، مطلوب و مورد امضا و رضای امام علی علیه السلام است.

عبدالله بن عباس می‌گوید پس از بازگشت آن حضرت از جنگ صفین، در ذی‌قار بر آن حضرت وارد شدم، دیدم کفش خود را وصله می‌کند. وقتی کار کفش تمام شد، به من فرمود: «مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ علیه السلام وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا؛ این کفش چه قدر ارزش دارد؟ گفتم قیمتی ندارد. فرمود: به خدا قسم! این کفش فرسوده وصله‌دار، از امارت بر شما را دوست‌تر دارم، مگر اینکه بتوانم در سایه آن، حقی را برقرار و باطلی را دفع کنم». (سید رضی: خطبه ۳۳)

در این دیدگاه، به زعامت و رهبری به‌عنوان عامل زمینه‌ساز و مقدمه کمال و سعادت مردم نگریسته شده است. از این رو، کارش بر اساس اقامه عدل و حق و برقراری نظام امور اجتماعی، دفاع از مظلوم، مبارزه با ظلم و تبعیض و فساد و اصلاح فضای جامعه اسلامی است تا در آن زمینه رشد انسان‌های مستعد فراهم شود؛ چرا که اگر غیر از این باشد، این حکومت و زعامت، از آب دهان بزی نزد امیرمؤمنان، علی علیه السلام پست‌تر است. (سید رضی: خطبه ۳)

از دیدگاه مولای متقیان، حکومت اسلامی، حکومتی است که در آن، جلو پرخوری ظالم گرفته شود تا هم مظلوم به حقش برسد و هم ظالم اصلاح گردد، والا ارزشی برای حکومت نیست.

دید منفی به حکومت و زمامداری آن نیز زمانی است که حاکم و رهبری با دید استقلالی به حکومت بنگرد، به گونه‌ای که ریاست و برتری جویی بر مردم و بلندپروازی را هدف خود قرار دهد. این نوع نگرش به حکومت و زمامداری، نه حاکمش عادل است، نه حکومت آن مطلوب، نه از مظلوم دفاع می‌شود و نه جلو پرخوری ظالم گرفته می‌شود؛ مانند حکومت‌های طاغوتی عالم که با این ریاست می‌خواهند برای خود امتیازی کسب کنند و به مطاع مادی خود برسند و در این راه از هیچ خیانتی هم باک ندارند. حضرت علی علیه السلام با بیان دو نمونه از زمامداران، می‌فرماید:

زرعو الفجور و سقوة الغرور و حصد و الثبور. اینان بذر نافرمانی خدا را در سرزمین دل‌ها کاشته‌اند و به فریب و غفلت آن را آبیاری کرده‌اند و هلاکت و شقاوت را درو کرده‌اند، سپس سعادت دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. این، حکومت‌های باطل و نامطلوبند که بذر نفاق و دورویی و نافرمانی خدا را در سرزمین دل‌ها می‌کارند.

درباره رهبران صالح نیز می‌فرماید:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ. (نهج البلاغه: خطبه ۲)

هیچ کس از افراد این امت به آل محمد طرف مقایسه قرار نمی‌گیرد و کسانی که همیشه از بخشش ایشان بهره برده‌اند، برابر نیستند. پس چگونه خود را بر آنان ترجیح می‌دهند و مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند، درحالی که آل محمد علیهم السلام اساس دین و پایه و ستون ایمان و یقین هستند. آنان کسانی هستند که دورافتادگان از راه حق به آنان مراجعه می‌کنند و عقب‌افتادگان به ایشان ملحق

می‌شوند و خصایص و ویژگی‌های رهبری امت در آنها جمع شده و حق ایشان است و وصیت پیامبر (ص) درباره ایشان ثابت شده است و مراد امام (ع) از جمله الیهیم یفئی الغالی این است که تندروها و کسانی که در حد تجاوز کردند به آل محمد که رهبران حق می‌باشند، برمی‌گردید و مراد از جمله و ینهم تلحق التالی این است که کسانی که کوتاهی کردند و عقب ماندند یا در خودشان را به آل محمد برسانند فی ضلال. (شرح نهج البلاغه: ج ۱، ۱۱)

نتیجه اینکه چون حکومت اسلامی بر پایه ولایت استوار شده است، بر دیگر حکومت‌هایی که در گذشته یا در زمان ما رایج است، برتری دارد و با هیچ‌یک از آنان قابل مقایسه نیست. از این رو، ما نباید از تفاوت‌های اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های غیراسلامی غفلت ورزیم و برخی از ویژگی‌های حکومت‌های غرب را در نظر بگیریم و با حکومت دینی ترکیب کنیم، به گونه‌ای که با تلفیق آنها بخواهیم دشمن را از خود خرسند سازیم که البته به یقین راضی نمی‌شود.

زامداری یا تحمل مسئولیت

امامت و ولایت بر مردم، در تمام ابعادش به‌ویژه با توجه به ویژگی نصب و گزینش از سوی پروردگار متعال، هرگز به صورت یک مقام و امتیاز برای حاکم مطرح نبوده، بلکه به عنوان یک مسئولیت بزرگ در برابر خدا نسبت به خلق معرفی شده است. این حقیقتی است که در نهج البلاغه به چشم می‌خورد. از این رو، برای آشنایی بیشتر لازم است نمونه‌هایی از آن را بیان داریم.

امام علی (ع) در بیان انگیزه پذیرش حکومت پس از عثمان می‌فرماید:

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَمْ يَحْضُرِ الْحَاضِرِ وَ قِيَامِ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ
مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى
غَارِيهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنزٍ.

(سید رضی: خطبه ۳)

هان، ای مردم! سوگند به آن خدائی که بذر را می‌شکافد و جان‌ها را آفرید، اگر نبود حضور مردمی که برای بیعت آمدند و اگر نبود آمادگی کسانی که به یاری من آمدند حجت بر من تمام نمی‌شد و اگر نبود میثاقی که خداوند متعال از علما گرفته که هرگز بر پرخوری ظالم صحنه نگذارند و گرسنگی مظلوم را امضا نکنند، زمامداری بر شما را رها می‌کردم، آن‌چنان که مرکب را با انداختن ریسمان به دوش او رها می‌کنند و با بی‌اعتنایی پایان خلافت را با همان جام آغازش سیراب می‌کردم و در آن هنگام می‌دیدید که دنیای شما نزد من از اخلاط دهان بزی هم بی‌ارزش‌تر است.

آن بزرگوار در پاسخ مخالفت و بهانه‌گیری کسانی چون طلحه و زبیر، چنین می‌فرماید:

وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ وَلَا كُنْتُمُ دَعَوْتُمْونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمْونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ ﷺ فَاقْتَدَيْتُهُ. (همان: خطبه ۱۹۶)

سوگند به خدا، من تمایلی به خلافت و زمامداری نداشتم، جز آنکه شما مرا بدان دعوت کردید و من را بر قبول آن مسئولیت وادار کردید و آنگاه که این مسئولیت را پذیرفتم، به کتاب خدا نگریستم و آنچه را بر ما مقرر داشته و ما را به حکومت بر طبق آن دستور داد، می‌دیدم و از آن پیروی کردم و سنت پیامبر ﷺ را به دقت در نظر گرفتم و بدان اقتدا کردم.

پس از درگذشت خلیفه دوم، هنگامی که مردم تصمیم گرفتند با عثمان بیعت کنند،

مولای متقیان فرمود:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَّاسًا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرَجِهِ. (همان: خطبه ۷۴)

شما خودتان از قبل دانستید که من از دیگران شایسته‌ترم به امر خلافت و سوگند به خدا، مادامی که امور مسلمین به سلامت بگذرد، من نیز حاضرم خلافت را رها کنم و در این صورت ستمی جز بر من نخواهد بود. این عمل برای من پاداش و ارزش

خواهد آورد و کناره‌گیری از چیزی که شما به خواطر آن به رقابت پرداختید و برای ارزش‌های مادی و آرایش و فریبندگی‌اش با هم درگیر شدید، برای من بهتر است.

مراد از زخرف در اینجا طلاست و زبرج نیز به معنی طلاست، با این تفاوت که بر هر چیزی که فریب‌دهنده باشد، اطلاق می‌شود. (عبده، بی‌تا: ۱، ۱۲۴)

امام به دلیل برقرار کردن سیره مساوات نکوهش می‌شود، می‌فرماید:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ وَاللَّهُ لَا أُطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ
مَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ
اللَّهِ. (سید رتضی: خطبه ۱۲۶)

آیا دستور می‌دهید که یاری بطلبم به ظلم و ستم بر کسی که زمامدار او شدم و سنت پیامبر اکرم (ص) را رها کنم! سوگند به خدا، این کار را نمی‌کنم. مادامی که شب و روز پشت سر یکدیگر می‌آیند و می‌روند و ستاره در آسمان ستاره‌ای را قصد می‌کند، اگر بیت‌المال مال شخصی خودم بود، آن را بالسویه تقسیم می‌کردم. پس چگونه کسی را بر دیگری ترجیح و حال آنکه مال خدا است و مستمندان جیره‌خوار او هستند.

«طلب النصر بالجور»، همان اصالت دادن به مقام و قدرت و کوشش در راه حفظ آن است؛ به این معنا که برای رسیدن به مقام و قدرت و پیروزی بر مشکلات و موانع، راهی جز ظلم و ستم نمانده باشد؛ از این رو، بر اساس هدف، وسیله را توجیه می‌کند و با ظلم و ستم به پیروزی می‌رسد، ولی امام حق، این‌گونه عمل نخواهد کرد.

امیرمؤمنان، علی (ع) به دهقانان شهر مرزی انبار که هنگام استقبال از ایشان به‌گونه خاصی می‌دویدند، فرمود: این چه کاری بود که کردید! گفتند رسمی است که بدان وسیله فرمانروایان خود را احترام می‌کنیم. فرمود: سوگند به خدا، فرمانروایان شما از این عمل هیچ بهره‌ای نمی‌برند و شما هم با این کار خود را در دنیا به سختی و مشقت می‌اندازید و در آخرت هم مایه شقاوت شما خواهد شد و چه قدر زیان‌بار است مشقتی که به‌دنبالش مجازات باشد و چه سودمند است آسایشی که با ایمنی از آتش قیامت همراه باشد.

حضرت علی (ع) در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری، حاکم بصره، درباره رهبری

نامشروع می نویسد:

أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ
أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ. (همان: نامه ۲۵).

آیا خود را به همین اندازه قانع کنم که به من امیرمؤمنان بگویند، ولی در سختی‌ها و رنج‌های آنان شریک نباشم یا باید برای آنان الگویی در زندگی سخت و ناگوار و پرمارت باشم!

در این نوع رهبری، اساس و پایه هر چیزی حق و عدل است، ضابطه‌ها و معیارها، جز حق و عدل نیست و هیچ مصلحت و بهانه‌ای نمی‌تواند حاکم اسلامی را گمراه سازد. از آنجایی که امامت و رهبری در اسلام جز مسئولیت خدایی، چیز دیگری نیست، انگیزه مقام‌طلبی و رسیدن به امتیازات مادی با روح امامت و ولایت الهی که سراسر مسئولیت است، منافات دارد. از این رو، لازم است حاکم اسلامی از همه آحاد مردم متعهدتر باشد و در برابر قانون الهی نیز خود را از همگان مسئول‌تر بداند. در این باره امام علی علیه السلام می‌فرماید:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَأَكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ اتَّاهِي
قَبْلَكُمْ عَنْهَا. (همان: خطبه ۱۷۴)

ای مردم! به خدا قسم، من شما را به اطاعت از فرمانی فرا نخواندم، مگر اینکه در عمل به آن، خودم از شما پیشی گرفتم و شما را از نافرمانی و گناهی باز نداشتیم، مگر اینکه خود پیش از شما از آن اجتناب ورزیدم.

آنچه بیان شد، چند نمونه‌ای بود از سخنان حضرت علی علیه السلام که دلالت دارد بر اینکه پذیرش زمامداری در اسلام غیر از قبول مسئولیت الهی در برابر مردم چیز دیگری نیست، نه اینکه مانند حکومت و زمامداری معمول در دنیای دیروز و امروز که هدف، حکومت و قدرت سیاسی بر مردم است تا از این طریق به کسب امتیازات مادی برسد.

رابطه دین و حکومت

اگرچه با تأمل در مباحث گذشته، رابطه حکومت و دین روشن می‌شود، ولی این قسمت به بررسی بیشتری نیاز دارد. بنابراین، به منظور تبیین این رابطه، لازم است در ابتدا حکومت دینی مورد نظر را معنا کنم.

از واژه و اصطلاح حکومت دینی چند معنا اراده می‌شود:

نخست این است که حکومت دینی، حکومتی است که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد و مجریان آن نیز از سوی خدا منصوب یا با اذن خاص یا اذن عام منصوب شوند. چنین حکومتی، حکومت دینی ایده‌آل و مطلوب است؛ زیرا حکومتی با این ویژگی‌ها از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس اراده تشریحی خداوند متعال شکل گرفته است. از این رو، حکومت رسول الله ﷺ و امامان معصومین و به تبع آن، حکومت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور امام یا حکومت ولی فقیه در عصر غیبت امام زمان ﷺ این گونه است.

دوم آنکه حکومت دینی، آن حکومتی است که احکام دین در آن رعایت شود، ولی لازم نیست حاکم آن به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از جانب خدا منصوب شود، بلکه اگر غیر از امام معصوم ﷺ یا غیر از ولی فقیه هم حکومت کند، اشکالی ندارد؛ زیرا دینی بودن حکومت به این است که قوانین دین در آن رعایت شود. حتی لازم نیست تمام قوانین دین هم در آن رعایت شود، بلکه اگر عمده احکام رعایت شود، باز هم حکومت دینی به شمار می‌آید. مسلم است که این حکومت دینی پشتوانه الهی ندارد؛ زیرا حاکم آن از سوی مردم انتخاب شده است نه خداوند.

معنای سوم نیز این است که دین‌داران و متدینان حکومت کنند. بر اساس این معنا، لازم نیست قوانین دین هم رعایت شود، بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه‌ای دینی باشد، یعنی افراد آن متدین باشند، حکومت هم از روی تسامح دینی به حساب می‌آید (مصباح یزدی، بی تا: ۴۵)

بی‌شک حکومت دینی مطلوب و مورد نظر، همان نوع اول است. البته اگر گاهی معنای دوم مورد قبول واقع می‌شود، مانند حکومت سلطنتی مشروطه مشروعه، به دلیل ناچاری است، به گونه‌ای که در حقیقت، مانند خوردن مردار است هنگامی که غذای سالم و حلال پیدا نشود و خطر هلاکت جانی در میان باشد. اما معنای سوم هرگز حکومت دینی به شمار نمی‌آید؛ زیرا در آن نه لازم است قوانین اسلام اجرا شود و نه حاکمان و مجریان آن منصوب از جانب خدا باشند.

پس از بیان معنای حکومت دینی، روشن است که حکومت و زمامداری و تدبیر و اداره زندگی مردم، اگر چه مربوط به دنیای مردم است، ولی با دین و دین‌داری رابطه بسیار محکم و تنگاتنگی دارد، به گونه‌ای که از یک دیگر جدا نیستند. در اینجا جمله مهم و تاریخی شهید سید حسن مدرس تداعی می‌شود که فرموده دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست؛ زیرا در حکومت دینی، مینا و اساس حاکمیت، دین است یا در حقیقت، حکومت، فلسفه عملی دین است.

می‌توان گفت رابطه حکومت با دین در دو منطقه اساسی تبلور یافته است: نخست آنکه چون شیوه حکومت دینی در اسلام بر اساس شیوه امامت و ولایت است، چنان‌که بیان آن گذشت، از دیدگاه شیعه جزو اصول دین به شمار می‌آید، نه فروع دین؛ زیرا ولایت و امامت همچنان که بیان کردیم، یا ریشه در لطف الهی دارد یا حکمت الهی، البته حکمت نظری، یعنی هست‌ها و نیست‌ها، نه حکمت عملی که مربوط به بایدها و نبایدها است. بنابراین، حکومت دینی که حاکم آن پس از پیامبر خدا ﷺ، امام معصوم علیه السلام یا در زمان غیبت، ولی فقیه است و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از جانب پروردگار منصوب می‌شود، جزو اصول دین به شمار می‌آید.

دوم نیز این است که حکومت دینی جنبه عملی و فقهی دارد و از جمله بایدها و نبایدها است؛ زیرا هم برای حاکم اسلامی جنبه فقهی دارد و هم برای مردم، به گونه‌ای که

وقتی حاکم اسلام از جانب خدا تعیین شد، از جهت تکلیف الهی بر او واجب است آن را بپذیرد و این مسئولیت بزرگ را برعهده گیرد؛ چراکه شرعاً نمی‌تواند با وجود شرایط، آن را رها سازد. از این جهت است که ما حکومت اسلامی را یک مسئولیت الهی می‌دانیم، نه صرف زمامداری مورد قبول دنیای روز. (تحریر الوسیله: ج ۱، ۴۸۳)

همچنین بر همه مردم واجب است حکومت الهی را بپذیرند، همان گونه‌ای که قبول اصل دین بر آنان واجب است و مسئله بیعت با امام معصوم علیه السلام نیز مانند بیعت مردم با امیرمؤمنان، علیه السلام و یا شرکت در انتخابات و انتخاب آنان در عصر غیبت تبلور همین مقبولیت آنان است. به عبارتی باید بگوییم پیش از بیعت و پذیرفتن حکومت، بر همه مردم واجب است در تشکیل حکومت به حاکم اسلامی چه امام معصوم یا ولی فقیه، یاری رساند تا احکام الهی را در میان مردم جاری سازد. (تحریر الوسیله: ج ۱، ۴۸۳).

وظیفه شرعی و فقهی دیگری که بر حاکم اسلامی و آحاد مردم واجب است، این است که در رعایت حقوق اسلامی که اهم آن اطاعت و پیروی و نصیحت و خیرخواهی است، کوتاهی نکنند، همان گونه که متقابلاً وقتی حاکم اسلامی حکومت اسلامی را برعهده گرفت و آن را پذیرفت، باید وظایف و تکالیف الهی را انجام دهد و حقوق مردم را ادا کند تا در این حکومت همه انسان‌ها بتوانند به هدف اصلی که رسیدن به کمال و سعادت دنیا و آخرت است، نائل آیند. از این رو، باید گفت رابطه حکومت با دین، هم از ناحیه اصول دین است و هم از ناحیه فروع دین، زیرا غایت و هدف از تشکیل حکومت دینی، اجرای احکام دین است تا مردم با عمل به آن، سعادت خویش را در سایه عبودیت و بندگی الهی تأمین کنند و به قرب الهی که نهایت کمال انسان است، برسند.

در ادامه بحث، این رابطه را از منظر مبارک امیرمؤمنان، علیه السلام پی می‌گیریم و به چند مورد از سخنان آن بزرگوار اشاره می‌کنیم تا دلیل بر وظایف شرعی امام و مردم باشد.
آن بزرگوار می‌فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاقُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْاجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ وَمَنْ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَتَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ وَأَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي.

(سید رضی: خطبه ۱۰۴)

به تحقیق نیست بر امام و رهبر مردم، مگر قیام به آنچه پروردگارش به آن امر کرده است و آن پنج چیز است: ابلاغ موعظه و فرمان پیامبر اکرم ﷺ و کوشش کردن در پند و اندرز دادن به مردم و احیا و زنده کردن سنت پیامبر و رفتار بر طبق احکام رسول خدا و اجرای حدود الهی بر کسی که مستحق آن است و از بیت‌المال سهم و نصیب‌ها را به اهلش رسانیدن. پس چون به وظائف امام و جانشین آشنا شدید، در غیر طریق حق قدم بر ندارید و دست ارادت به هر بی‌خبر از اصول و فروع ندهید و برای خدا علم و دانش بیاموزید پیش از خشک شدن گیاه آن؛ یعنی پیش از رحلت امام و جانشین او و پیش از آنکه از استفاضه علم و دانش از اهلش وامانده و بر اثر حوادث و سختی‌های روزگار، خود به خود مشغول گردید و از منکر و مرتکبین آن نهی کنید، بعد از آنکه خود آن را به‌جا نیاورید؛ چون امر و نهی کسی که گفتار و کردارش موافق یکدیگر بوده، در شنونده بیشتر تأثیر دارد تا کسی که برخلاف گفتارش عمل می‌کند.

با بیان وظایف حاکم در این کلام روشن می‌شود که احکام سیاسی در اسلام، همان احکام دیانت است.

در کلامی دیگر از ایشان آمده است:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحَطَّامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرِ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمُظْلَمُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ. (همان: خطبه ۱۳۱)

بار خدایا! تو آگاهی آنچه که از ما صادر گردید از جنگ‌ها و زد و خوردها، نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه برای به‌دست آوردن چیزی از متاع دنیا، بلکه برای این بود که خواستیم آثار دین تو که تغییر یافته بود، بازگردانیم و در شهرهای تو اصلاح و آسایش را برقرار کنم تا بندگان تو که ستم دیده است، در

امن و آسودگی بوده و احکام تو را که ضایع شده، برقرار و اجرا کنم.

از این کلام نورانی بر می آید که فلسفه وجود حکومت، اجرای احکام خداست؛ زیرا رعایت حکومت رد معالم دین قرار داده است. (بحرانی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۲۸)

آن حضرت در جایی دیگر نیز به اصحابش فرمود:

لَمْ تَكُنْ بِيَعْتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تَرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ إِيْمَ اللَّهِ لَا تُصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ وَ لَا قُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُرِدَّهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا. (همان: ج ۳،

۱۴۸)

بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبود، بلکه همه اجتماع کرده، از روی فکر و اندیشه درست اقدام بر این کار نمودید. پس نباید هیچ یک از شما نقض عهد کنید و یا پشیمان شوید و کار من با شما یکسان نیست؛ زیرا من شما را برای خدا و ترویج دین او می خواهم، ولی شما مرا برای به دست آوردن بهره دنیا می خواهید. ای مردم! مرا بر نفس اماره خود یاری کنید، از هوای نفس پیروی نکنید و فرمان بردار باشید. سوگند به خدا، برای گرفتن حق ستمدیده از ستمگر از روی عدل و انصاف حکم می کنم و ستمکار را با حلقه ای بینی اش را می کشم مانند شتری که در بینی او حلقه نمایند و مهارش را بکشند تا اینکه او را به آبخورش وارد سازم، اگرچه آن بی میل باشد.

ابن ابی الحدید معتقد است که این کلام تعریض به ابی بکر است و برای اثبات کلامش نیز سخن عمر را بیان می کند که می گفت: «کانت بیعة ابی بکر فلتة و قی الله شرها؛ بیعت مردم با ابی بکر بعد از رحلت رسول خدا از روی بی فکری بود؛ خداوند مسلمین را از شرش حفظ کند.» (معتزلی، ۱۳۷۸ هـ.ق: ج ۹، ۳۱) مغنیه از عقاد در کتاب عقریة الامام که فرق است بین ملک و خلیفه بنابر هرگز ممکن است شخصی ملک باشد با ابزار خلیفه و خلافت و نیز نمی تواند شخصی خلیفه پیامبر باشد با داشتن ابزار ملک و علی بن ابی طالب خلیفه پیامبر بود و شاه نبود و از کسانی بود که هدف آنها اصلاح جامعه بود، نه از کسانی که به دنبال منافع مادی بودند. (مغنیه، ۱۹۷۲: ج ۲، ۲۹)

اینها برخی مواردی بود که امام علی (ع) نسبت به فلسفه حکومت دینی و انگیزه پذیرش این مسئولیت بیان کرده است. همچنین از رابطه دین و حکومت و اینکه حکومت از متن دین سرچشمه می‌گیرد و نیز هدف از تشکیل حکومت دینی، اجرای احکام و معارف دین و هدایت انسان‌ها بسوی کمال است، سخن رانده است.

همچنین، انگیزه قبول این مسئولیت که فلسفه حکومت دینی است، برقراری عدالت اجتماعی؛ دفاع از مظلومان، دفع ظلم و تجاوز ظالمان و مبارزه با تبعیض و فساد در جامعه اسلامی است، نه مانند هدف حکومت‌های غیردینی، برای به دست آوردن قدرت و سلطنت یا امتیازات مادی دیگر. از این رو، بر مردم واجب است که هم حکومت دینی و زمامداری حاکمان الهی را بپذیرند و هم در تشکیل حکومت یاری کنند، چه آنهایی را که به صورت مستقیم از جانب خدا منصوب شدند و چه کسانی که به صورت غیرمستقیم اذن تشکیل حکومت دینی را یافته‌اند، مانند فقیه عادل و جامع‌الشرایط در زمان غیبت ولی عصر (عج). که در غیر این صورت، در حقیقت ولایت و حاکمیت خدا و رسول و امامان معصوم (ع) را نپذیرفته‌اند.

ولایت فقیه و رابطه امام و امت

همان گونه که در زمان حضور امام معصوم (ع) مانند حکومت امیرمؤمنان، علی (ع) رابطه میان مردم، رابطه امام و امت است، در زمان غیبت امام نیز که زمان حکومت فقیه جامع‌الشرایط است، رابطه امام و امت است. آیت‌الله جوادی آملی (مد ظله العالی) می‌فرماید: امام راحل (امام خمینی) رابطه مرجع و مقلد را به رابطه امام و امت ارتقا داد و این تحول بزرگ دیگری در رابطه با فقیه با مردم بود؛ یعنی اگر مرحوم وحید بهبهانی (قدس سره) توانست رابطه فقیه و مردم را از سطح محدث و تسمع بودن بالا برده و به سطح مرجع تقلید و مقلد برساند؛ امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) با انقلاب فقهی و فرهنگی‌اش، آن را به اوج خود، یعنی رابطه امام و امت رساند. امام خمینی (قدس سره) تبیین کردند اولاً ادله اصلی نبوت و امامت می‌گوید انسان‌ها برای رسیدن به کمال شایسته خود در هر زمانی

نیازمند قانون دینی و سپس نظام اسلامی‌اند و ثانیاً دین اسلام گذشته از مؤلف و مصنف و شارح و ترجمان و مبین، متولی می‌خواهد تا با پذیرش تولیت دین، همه احکام آن را احیا کند و آنها را در جامعه عینیت بخشد و در عصر غیبت و در نبود امام معصوم علیه السلام، فقیه جامع‌الشرائط و وظیفه دارد که علاوه بر تبیین، افتاء و قضا، تولید دین را نیز برعهده گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۸۲)

نتیجه‌گیری

نتایج مباحثی که تاکنون به آن پرداخته‌ایم را می‌توان در چند بند خلاصه کرد:

۱. ضرورت حکومت برای زندگی فردی و اجتماعی انسان برای کسی قابل‌انکار نیست، به‌گونه‌ای که همه به آن اعتراف دارند؛ زیرا این موضوع در فطرت انسان به ودیعت نهاده شده و اسلام هم که دین فطرت است، به آن جواب مثبت داده و پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام و حاکم برای مردم تعیین کرده است. در زمان غیبت امام معصوم نیز فقیهان جامع‌الشرائط به‌عنوان حاکم اسلامی از سوی امام زمان (ارواحنا فداه) به اذن عام منصوب شده‌اند.
۲. گروهی جاهل و کج‌اندیش به نام خوارج که اغراض سیاسی داشتند، با شعار انحرافی خود، در ضرورت حکومت تردید کردند و شعار نفی حکومت را سر دارند. هنگامی که این خبر به گوش حضرت علی علیه السلام رسید، فرمود: این گفتار حقی است که از آن اراده باطل کردند. سپس با بیان آثار و فواید و برکات حکومت، گفتار آنها را باطل اعلام داشت.
۳. شیوه حکومت در اسلام، شیوه حکومت ولایی است که ریشه در جهان‌بینی ما دارد؛ چرا که ما معتقدیم این شیوه حکومت، ریشه در لطف الهی یا حکمت الهی دارد که هر دو از صفات فعل الهی هستند. از این رو، پایه و اساس این نوع حکومت، همان ولایت مطلقه الهی است. ریشه اختلاف حکومت‌ها با حکومت ولایی نیز از همین موضوع نشئت می‌گیرد.
۴. حکومت ولایی با دیگر حکومت‌ها دو تفاوت اساسی دارد: ۱. در حکومت ولایی باید حاکم آن از سوی خدا تعیین شود یا به نصب خاص مانند امامان معصوم علیهم السلام و یا به نصب عام مانند نصب فقیهان عادل از ناحیه امام زمان علیه السلام، ولی در حکومت‌های رایج در دنیا، حاکم به

وسیله آرای عمومی مردم تعیین می‌شود. البته اگر در جمهوری اسلامی به امر انتخاب و آرای مردم اهمیت داده شده است، حتی انتخاب مقام ولایت رهبری هم به آرای مردم واگذار شده است، از جهت دو امر مهم است که در مقاله از آن بحث کردیم.

۲. هدف این حکومت، رسانیدن انسان‌ها به کمال نهایی و سعادت حقیقی یا همان قرب الی الله است، برخلاف حکومت‌های رایج زمان ما که هدف آنها، قدرت و ریاست و کسب امتیازات مادی است و هیچ توجهی به معنویات مردم ندارند. علت این امر هم بدان جهت است که حاکم در حکومت ولایتی به مردم بسیار نزدیک است و مانند پدری مهربان برای سعادت و کمال آنها می‌کوشد؛ چراکه حکومت و زمامداری را مقدمه و زمینه‌ساز کمال و سعادت دنیا و آخرت مردم می‌داند، نه هدف نهایی.

۵. از آنجایی که حکومت مطلوب و غیر مطلوب از دیدگاه امیرمؤمنان علی (ع) به انگیزه حکومت بستگی دارد، در نهج‌البلاغه به دو شکل به حکومت نگریسته شده است که با بیان هشت مورد از کلام آن حضرت درباره سیمای حکومت مطلوب و حکومت غیر مطلوب، به بررسی آن پرداخته شد.

۶. از دیدگاه ما شیعیان، دین و حکومت رابطه مستقیم و تنگاتنگی با یکدیگر دارند که پس از بیان معانی حکومت دینی، رابطه آنها در دو منطقه اصول دین و فروع دین روشن گردید.

۷. از دیدگاه مولای متقیان، علی (ع) حکومت و رهبری تنها یک مسئولیت الهی بیش نیست و انگیزه پذیرفتن آن، مسئولیت برقراری عدالت اجتماعی، دفاع از مظلومان و مبارزه با فساد و تبعیض در جامعه اسلامی است، نه به دست آوردن قدرت و کسب امتیازات مادی. از این رو، با بیان مواردی از کلام حضرت علی (ع)، وظایف حاکم اسلامی بیان شد.

۹. بر مردم واجب است که هم حکومت دینی و زمامداری حاکمان الهی را بپذیرند و هم در تشکیل این حکومت، چه در زمان امام معصوم (ع) و چه در زمان غیبت، آنها را یاری کنند؛ زیرا اگر به این وظیفه مهم عمل نکنند، در حقیقت ولایت و حاکمیت خدا و رسول و امامان معصوم را نپذیرفته‌اند. (موسوی خمینی: ج ۱، ۴۶۰)

فهرست منابع و مآخذ

* قرآن مجید.

۱. انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، جلد ۳، قم، کنگره شیخ اعظم انصاری، ۱۴۲۳هـ.ق.
۲. بحرانی، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم، شرح نهج البلاغه، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۲.
۳. بحرینی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر البرهان، قم، اسماعیلیان، بی‌تا.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۵. دشتی، محمد، نهج البلاغه، قم، انتشارات پارسایان، ۱۳۷۹.
۶. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید علی‌نقی فیض‌الاسلام، تهران، بی‌تا، بی‌نا، بی‌تا.
۷. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۱هـ.ق.
۸. طباطبایی، سید محمدحسین، شیعہ در اسلام، قم، مرکز دارالتبلیغ، بی‌تا.
۹. طبرسی، ابی علی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۱۰. عبده، شیخ محمد، نهج البلاغه، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
۱۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، کتابفروشی مصطفوی، بی‌تا.
۱۲. محدث قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، جلد اول، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۳۸.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ولایت فقیه، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، بی‌تا.
۱۴. معتزلی، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸هـ.ق.
۱۵. معلوف، لوئیس، المنجد، تهران، انتشارات تهران، ۱۳۷۶.
۱۶. مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۹۷۲م.
۱۷. موسوی خمینی، سید روح‌الله، البیع، جلد ۲، نجف اشرف، بی‌تا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۸. موسوی خمینی، سید روح‌الله، تحریر الوسیله، جلد ۱، نجف اشرف، بی‌تا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۹. نراقی، ملااحمد، عوائد الایام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷هـ.ق.

Archive of SID